

## روایتی داستانی از ایمان و آرمان شهیدسیدعلی اندرزگو

### رستگاری به وقت افطار!

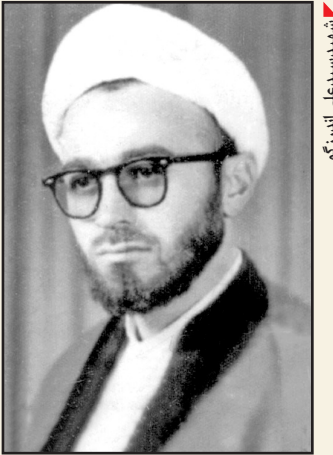
■ **محمدرضا کانیی**



و هوش وافر، به مدت ۱۴ سال، به مصاف سخت با رژیم پهلوی پرداخت و سرانجام در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، همچون مؤمنی که در آستانه افطار کردن است، به شهادت رسید و رستگار گشت. «دار بر دوش» را، دکتر یعقوب توکلی گذر تاریخ‌پژوه نامدار انقلاب اسلامی به رشته تحریر در آورده و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، منتشر ساخته است. ناشر در بخشی از دیباچه خویش بر این اثر، مؤلف را

این‌گونه معرفی کرده است: «تألیف بیش از ۲۰ اثر علمی و پژوهشی همچون تدوین و نقد خاطرات شخصیت‌های پهلوی مانند جهانگیر تفضلی، علی امینی و نیز اثر دار بر دوش (زندگینامه داستانی شهید سیدعلی اندرزگو) و همچنین کتاب اسلام‌گرایی در مصر- که یعقوب توکلی را در جوانی مشهور کرد- از جمله فعالیت‌های قابل توجه وی، در حوزه نگارش است. او کارشناس تاریخ و فارغ‌التحصیل کارشناسی‌اشد رشته علوم سیاسی است، که توانسته دانش‌های جزوی را نیز، تا سطح چهار تحصیل کند. امروزه مقالات بسیاری از وی در این سه حوزه به چشم می‌آیند، به‌طوری‌که نظریه‌پرداز وی او در باره جریان‌های تاریخ‌نگاری در ایران، به گفتمانی قابل‌تأمل در این حوزه تبدیل شده است».

همان‌گونه که اشارت رفت، زندگی و مبارزات شهید سیدعلی اندرزگو، فصلی خاص و خواندنی در تاریخ انقلاب اسلامی است. سوگمندان در این باره، آثاری معدود تولید شده‌است که یکی از آنان، کتاب مورد



شهیدسیدعلی اندرزگو

معرفی است. ناشر در مقدمه خویش، بر این باره نیز، اشارتی به شرح ذیل دارد: «زندگینامه مبارزاتی و دانما در تقییب و گریز شهید سیدعلی اندرزگو- که به مرد هزار چهره مبارزات علیه رژیم پهلوی شهره است- واقدامات مخاطره‌آمیزی، چون ترور حسعلی منصور (نخست‌وزیر وقت) و برنام‌ریزی برای ترور محمدرضا شاه- که در کارنامه مبارزاتی‌اش به چشم می‌خورد- شاید بیشتر از همه هم‌زمان دیگرش در تاریخ انقلاب اسلامی ایران، قابلیت پرداخت‌های ادبی و هنری را داشته باشد. یعقوب توکلی نیز از این فرصت به خوبی بهره برده و با قلمی شیوا و روان، در قالب یک رمان ساده، کوتاه و گله‌نازانه، به روایتگری بخش‌هایی از زندگی شجاعانه شهید سیدعلی اندرزگو می‌پردازد».

در پایان این معرفی، مناسب است که به بازخوانی بخشی از این اثر بپردازیم، بخشی که روایتگر یکی از تعقیب و گریزهای اوست:

«صدا جواب داد: بله... کی هستی؟

سیدعلی گفت: منم سید... شیخ عباس.

در بلافاصله باز شد و سیدعلی خود را به داخل خانه رساند.

سید محمود نگاهی به اسلحه کرد و گفت تو باید چند اسلحه داشته باشی که دیگه چون خودتو به خطر نندازی؟

سیدعلی گفت: این یکی فرق می‌کرد... یک جرم بزرگ داشت... اول در دستگیری چریک جوونی که تاژگی‌ها تیرباران شد نقش داشت... یکی هم اینکه چند هفته قبل مسئول بازرسی خونه من بود. این براش درس خوبی می‌شه... من هم دیگه تا مدتی از این کارا نمی‌کنم سید، دیگه قراهه آیت‌الله بشم... سال ۴۵، سال آیت‌الله شدن منما تا مدتی خلع سلاح مأمورا تعطیل!

سیدمحمود خندید و گفت: پس دیگه جناب دکتر حسینی نیستی؟

سیدعلی گفت: چرا هستم... با حفظ سمت! بعد نگاهی کرد و گفت من دارم از تشنگی می‌میرم مؤمن...!».

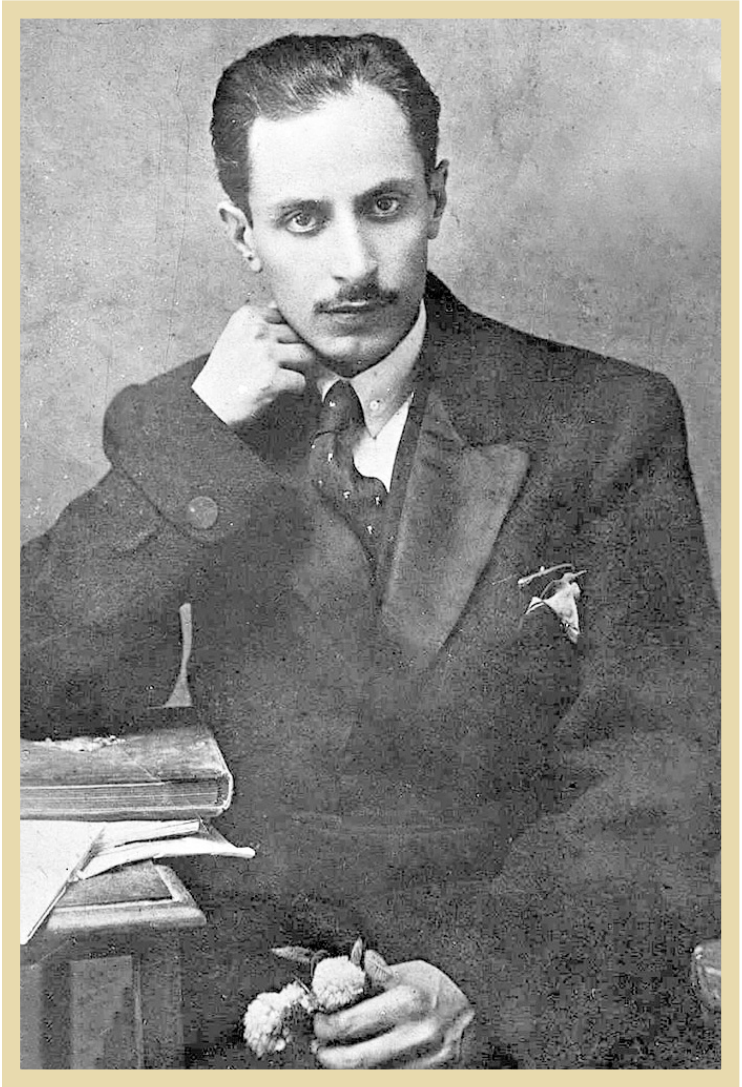
■ **احمدرضا صدری**

در ۱۲ تیر ۱۳۰۳، مأموران گسیل شده رضاخان، در پی برخی مقالات و اشعار سیدمحمدرضا میرزاده عشقی، به منزل او رفتند و وی را در حیاط آن عمارت، به قتل رساندند! این حرکت که نوعی زهر چشم قزاق از مطبوعات و منتقدان بود، با واکنش عمومی مردم مواجه شد و در تشییع پیکر او، هزاران نفر شرکت جستند و از قائلنش، ابرار از جناز کار کردند. مقال بی‌آمده، در پی بازخوانی تفصیلی مخالفت‌های میرزاده با رضاخان است، که به سرگ وی منتهی شد. مستندات این خوانش، عمدتاً در تارنمای مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران آمده‌است. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **عاقبت «ابوالقاسم خان، فرزند ضیاءالسلطان چراغ‌برقی» قاتل عشقی**

در باب ریشه‌های قتل میرزاده عشقی، تقریباً جمله تاریخ‌نگاران، روایتی یکسان دارند. او به دلیل آنچه که «الدرم و بولدرم»‌های رضاخان می‌خواند، با شعر و مقاله به وی حمله برد و به کام مرگ رفت! آنچه در این میان جالب می‌نماید، فرجام «ابوالقاسم خان، فرزند ضیاءالسلطان چراغ‌برقی» است که ابوالحسن عمیدی نوری روزنامه‌نگار و تحلیلگر وقایع تاریخی، از آن برده برداشته است: «مرحوم عشقی در روزنامه قرن بیستم خود، آن اشعار تند ضد رضاخان را گفته بود، که در تجرع‌بند آن فعلاً فقط در خاطر من باشد؛ مردم و بولدرم، من قائل جمهورم!... که بر اثر انتشار همان شماره روزنامه بود، که به دستور سرهنگ محمدخان در گاهی معروف به چاقو، رئیس نظمیه وقت که شدیدتر از دستگاه‌سازمان امنیت و رکن دوم ارتش فعلی به اختناق مطبوعات و افکار می‌پرداخت، از شهربانی ترور ایستی! برای قتل عشقی اعزام شد، که او را روز روشن، دم در خواستند و وقتی عشقی ره‌برو با مأمور ترور شد، او را با گلوله هفت تیر جابه‌جا



### زمانه و کارنامه سیدمحمدرضا میرزاده عشقی

به مثابه نمادی از نسبت رضاخان با اهل فرهنگ

# کلاه «جمهوری خواهی قزاق»

# بر سر گوسپندچران‌های سقزی!

کشت و فرار کرد، و با آنکه معروف بود ابوالقاسم خان فرزند ضیاءالسلطان چراغ‌برقی، که مأمور شهربانی بود او را کشت، نه او را حتی یک ساعت بازداشت نمودند و نه تحقیقی از او به عمل آوردند، بلکه راست راست می‌گشت و حقوق از شهربانی می‌گرفت! تا بعد از سال‌ها یک روز زمستان، در کانی مشرب می‌خورد، که سقف پایین آمد و او را جابه‌جا کشت، که این داستان هم معروف است...».

■ **یک قتل فجیع، به مثابه هشدار ی به دیگر مخالفان!**

مشروطیت ایران با تمامی فراز و فرودهای آن، میوه‌مورد انتظار را در دامان استبداد انگلستان نیگفتند! ام این روی ایجاد یک دیکتاتوری نظامی به رهبری یک قزاق خشن و در عین حال قابل کنترل، در دستور کار ایشان قرار گرفت. طبیعتاً چه این طرح، گام‌های بیشتری به سوی موفقیت برمی‌داشت، سکوت و خفان بیشتری را می‌طلبید، چه اینکه کشور در مرحله گذار از مشروطه به استبداد بود! در این دوره شاعران و نویسندگان آزادخواه چون میرزاده عشقی، در کسوت معترض ظاهر شدند و نحوه برخورد رضاخان با آنان، به مثابه هشدار ی برای همگنان آن جوان قلم به دست قلمداد می‌شد. مرتضی باقیان پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در باب هدف اصلی و غایی این ترور، بر این باور است: «با کودتای ۱۳ آسند ۱۲۹۹، مشروطه‌ای که از تقریباً ۱۵ سال قبل از آن در حال تکوین بود، یکسر و با میان برداشته شد. رضاخان و اعلامیه‌های شداد و غلاظ بعدی، نشان داد دوران جدیدی در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران، در حال زایش است. رضاخان را همه از زمستان ۱۳۰۰، رئیس‌الوزاری منتظر می‌دانستند که چشم به مقام سلطنت دارد. رضاخان در این مسیر، از ابزارهای مختلفی بهره برد و در مواقعی که کسی یا گروهی بنای مخالفت یا ایجاد بحران در مسیر قدرت‌گیری وی را داشت، تا هر

ابزاری برای شکست این مخالفت استفاده می‌کرد، یکی از این روش‌ها، تهدید و قتل مخالفان بود. از این رو، سیاست کلی رضاخان و رضاشاه بعدی، بر رعب و قتل و از میان برداشتن تمامی کسانی استوار شد که به انجای گوناگون بر سر راه او قرار می‌گرفتند. به طور کلی، به‌نامه قتل و نابودی مخالفان و منتقدان، در همان سال‌های نخست شکل‌گیری کودتا آغاز شد و تا واپسین سال‌های حیات سیاسی وی، تداوم یافت. ترور میرزاده عشقی، یکی از مهم‌ترین این ترورها بود، که در ردیف اولین قتل‌های مهم سیاسی پس از کودتای ۱۲ آسند ۱۲۹۹ قرار داشت. این ترور در دوره نخست‌وزیری رضاخان و در تاریخ ۱۲ تیر ۱۳۰۳، به دست مأموران شهربانی صورت گرفت. باید توجه داشت که میرزاده عشقی شاعر و روزنامه‌نگار و یکی از مخالفان صریح‌اللیجه رضاخان بود. عشقی در دورانی می‌زیست، که شرایط کشور پیوسته در تلاطم بود. در آن برهه زمانی، درگیری‌های شدیدی میان رضاخان سردار سپه و نخست‌وزیر وقت و مخالفانش در مجلس شورای ملی، در رأس همه آنها آیت‌الله سیدحسن مدرس قرار داشت، بروز کرده بود و بسیاری از مردم پایتخت و شهرهای بزرگ هم، که از روند حاکم شدن قدرت استبدادی رضاخان نگران شده بودند، با مخالفان او همدلی نشان می‌دادند. بدین ترتیب، ترور عشقی به دست مأموران شهربانی، هشدار ی جدی به مخالفان رضاخان بود تا از مخالفت با او صرف نظر کنند و موقعیت او را به رسمیت بشناسند!»

■ **از آن سیلی ولایت برصدا شد!**

در زندگی میرزاده عشقی اما فراز و فرودهای فراوان می‌توان یافت و اساساً مگر او چند ساله بود که پختگی یک سیاستمدار دیرپا را داشته باشد؟ هم از این روی، نویسنده بسیاری دیگر نیز نمی‌توانند به تمامی گفته کرده‌او، نگاهی تأیید‌آمیز داشته باشند. در این میان، مهم آن است که او در یکی از خطیرترین گذرگاه‌های تاریخی، حقیقت را شناخت و در زمره حامیان آن درآمد. حمایت از اقلیت مجلس نجیب به رهبری

شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس، از پیامدهای این حق طلبی است. او پس از سیلی خوردن مدرس در مجلس به دست عوامل رضاخان، شعری سرود که در تاریخ ماندگار شد. روایت ذیل آمده، متعلق به رضا سرحدی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران است: «تام کوچک او سیدمحمدرضا، پدرش سیدابوالقاسم کردستانی و شهرت او میرزاده عشقی است. در سال ۱۲۷۲ در همدان به دنیا آمد و از کودکی، قدم به مکاتب محلی گذاشت. دوران کودکی وی (انقلاب مشروطه و به‌توب بسته شدن مجلس) سال‌های پریشانی و آشوب بود. این آشوب و پریشانی، عشقی را مخالف به قدرت رسیدن رضاخان کرده بود. عشقی مخالف اعلام جمهوری از جانب رضاخان و طرفدار ایاقی سلطنت قاجار بود، زیرا می‌اندیشید که این مرد مستبد، مملکت را زیر یوغ دیکتاتوری خود نابود خواهد کرد. از این رو با اقلیت مجلس پنجم که تا دیروز علیه‌شان هجویم می‌سرود و عملکرد آنها را به سخره می‌گفت، هم‌داستان شد. او با ولیعهد ملاقات کرد و در برابر تهدید روزافزون رضاخان و باند کودتاچیان سوم اسفند، برای تاج و تخت قاجار به او وعده وفاداری داد. عشقی در آخرین شماره روزنامه قرن بیستم، جمهوری رضاخانی را مورد حمله قرار داد و در تیرماه ۱۳۰۳، یعنی سه ماه پس از انصراف رضاخان از جمهوری، به دست عمال او به قتل رسید. از مهم‌ترین بخش‌های منظومه اشعار عشقی، سرگذشت و سرنوشت جمهوری رضاخانی است. وی شرح ماجرای سیلی خوردن مدرس از سوی یکی از طرفداران سردار سپه و اجتماع اعتراض‌آمیز مردم در برابر مجلس وزد و خورد بین مردم نیز و‌های رضاخان را، چنین بیان می‌کند:

از آن سیلی ولایت برصدا شد

دکاکین بسته و غوغا به پا شد
به روز شنبه مجلس کربلا شد
به دولت روی اهل شهر وا شد
که آمد در میان خلق سردار

برای ضرب و شتم و زجر و کشتار
این‌گونه انتقادات، از جانب رضاخان مورد پذیرش نبود و بهار قتل عشقی را این‌گونه روایت می‌کند که در روز ۱۲ تیر، عشقی را با تیرز زدند. گلوله سربی زیر قلب عشقی گیر کرده بود و خون زیادی از وی آمده بود. مدالوا اما کارساز نبود و دیده از جهان بست تا روح سرکش جوانان ایرانی بیدار بماند.»

■ **مضحک نیست که با یک من فکل و کراوات، ضدجمهوری شده‌ام!**

علت‌العلل تسویه حساب رضاخان با میرزاده عشقی را، باید به مخالفت‌های رسا و طنزآمیز وی با پروژه جمهوری خواهی وی ربط داد. باور شاعر این بود که وقتی یک نظامی خشن و برکشیده بیگانه، برای جامعه‌ای که بخش زیادی از آن بی‌سواد هستند، طرح جمهوریت می‌ریزد، باید در آن میان ردّ ذاتی جست و خیانتی را افشا کرد! ما مرتضی باقیان پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این باره می‌نویسد: «هم‌ترین علت ترور عشقی، به مخالفت وی با رضاخان به‌ویژه اعمال خودسرانه او در توقیف روزنامه‌ها بازمی‌گشت. عشقی سابقاً به‌پهره‌گیری از قدرت بیان، قلم و استعدادهای شاعر ی، در مخالفت جدی با جمهوری خواهی رضاخانی برخاست. او اوضاع و شرایط کشور، را مساعد پذیرش جمهوری نمی‌دانست و آن را غیرواقعی، مصنوعی و خواسته بیگانگان (انگلستان) ذکر می‌کرد. وی تنها کسی بود که در میان روشنفکران، بی‌محالاً و با لحنی تند، مخالفت خود را با رضاخان و جاه‌طلبی‌های وی ابراز می‌کرد. عشقی در شعری مسبوط، رضاخان را نوکر انگلستان قلمداد کرد که در صدد است با عنوان جمهوری‌خواهی و نظایر آن، در پس پرده، طرح‌های انگلستان را در ایران به مرحله اجرا آورد. مهم‌ترین حمله و انتقاد میرزاده عشقی به رضاخان و زمینه نمودن او به وابستگی به انگلیس و آلت فعل آن کشور بودن، در شعری با عنوان «جمهوری سوار» متبلور شد که در جریان جمهوری خواهی رضاخان، به صورت شعری نامدین در روزنامه قرن بیستم به چاپ رسید. در این شعر، عشقی با زیرکی تمام، داستان زدی را تعریف می‌کند که در روایتی دورافتاده، اموال مردم آن ده را سرقت می‌کرد ولی پس از مدتی، مردم آن ده به ماهیت پلیدو او پی بردند و آن شدند از سرقت او جلوگیری کنند. اما دزد نابکار این بار برای تداوم عمل، خود را نیزمزدکسی دید که به‌ظاهر با مردم آن ده هم‌راهی می‌کند اما در باطن امر مجری دستوره‌های اوست. در این شعر، که نمودی آشکار از روند شکل‌گیری استعمار غیرمستقیم انگلستان در ایران با‌قدرت‌یابی رضاخان است، مقصود شاعر از درد، انگلیس است و مردم آن ده دورافتاده هم ایرانیان هستند. در این میان، خسی که در میانه راه درد انگلستان، بر آن سوار می‌شود و از طریق او دزدی‌اش را در ده (ایران) ادامه می‌دهد، شخص رضاخان است که به عنوان آلت فعل انگلیسیان عمل می‌کند. عشقی همچنین در مقاله‌ای با عنوان «جمهوری قلابی»، به تحلیل ماهیت و اهداف جمهوری‌یتی که رضاخان و طرفدارانش در پی آن بودند، پرداخته نوشته‌است: «چیزی که خیلی مضحک به نظر می‌رسد این است که گوسپندچران‌های سقر جمهوری‌طلب شده‌اند، این گوینده با یک من فکل و کراوات، ضد جمهوری هستم! کیست که این مسئله را مضحک نمی‌داند؟ آیا حقیقتاً گوسپندچران‌های سقر جمهوری‌طلب شده‌اند؟ آیا می‌فهمند جمهوری چیست؟ جمهوری خوردنی است! جمهوری پوشیدنی است! یا جمهوری را درو می‌کنند و با جمهوری نان می‌پزند؟!...! ای می‌توان او را صاحب عقل سلیم دانست؟ این جمهوری بود؟ یا مقله یک سگ از

روزنامه وقت ترکیه، چند مقاله و شعر و یک جریده یک کنفرانس ضیاءالواعظین، یک تصنیف و های و هوی چند نفر استفاده‌چی، افراشتن چند عدد پرچم قرمز و... حاصل همه اینها باید اسمش را بگذاریم جمهوری؟ خدا برکت بدهد به ایرانی، جمهوری که ۳۰ سال مقدمه می‌خواهد، در عرض سه ماه آن را ساخت، آن جمهوری قلابی و همان همسایه‌ای که «کلاه» می‌خواهد سر ایرانی بدیخت بگذارند... این جمهوری چه بوده و با ما چه مناسبت داشت؟... ما هزار اصلحاحات مصادی و معنوی لازم داریم. که اگر آن وقت اسم جمهوری را ببریم، مثل حالا مضحک و مسخره‌آمیز به نظر نیاید، و الا قبل از این کارها جمهوری، آن هم جمهوری قلابی، برای ما تناسب کلاه و سلنדר به سر گوسپندچران سقزی خواهد بود...» به‌طور کلی ترور میرزاده عشقی، یکی از ترازیک‌ترین مرگ‌ها در یک سده اخیر ایران بوده است. ترور او را، باید در نسبتی مستقیم با استبداد رضاخانی قلمداد نمود. پس از قتل او، تقریباً همه سکوت کردند و جز چند پهنه انگشت‌شمار مثل مدرس، مصدق و بهار، کسی خطری را که عشقی در انتهای مسیر می‌دید، فریاد نزدا عشقی از نظر هواداران رضاخان سردار سپه، مانع بزرگی محسوب می‌شد و بازی خراب‌کن قهار ی بود! صدای او یکی از بلندترین و مؤثرترین صداها و زبانش نیز بسیار گزنده و گیرا بود و از این رو، قربانی احیای استبداد شد.»

■ **روزنامه «قرن بیستم»، مقتل شاعر ۲۰ ساله!**

میرزاده عشقی از نوجوانی، به نگارش در جراید پرداخت و عبارات و کلمات، در دستانش به‌سان موم ششند! پختگی و رسایی قلم او، در روزنامه «قرن بیستم»، به نیکی رخ نموده است اما به قول گذشتگان، دشمن طلوس‌س آمد پُر او هنگامی که چنین قلمی، بر گرده دیکتاتوری نصب نابرده از خصال انسانی، تازانه می‌نوازد، باید در روز روشن منتظر طیانچه به دستان وی نیز باشد! اسینا نجفی پیشینه روزنامه‌نگاری عشقی و نیز مطالب روزنامه قرن بیستم علیه جمهوری خواهی رضاخانی را، این‌گونه بازخوانده است: «عشقی از ۲۱ سالگی روزنامه‌نگار شد. ظاهراً در همان سن و سال بود، که روزنامه‌های را در همدان، با نام نامه عشقی راه انداخت. از همان سال‌ها نایش قلمش را، به سمت و ثوق الدوله گرفت و سیاست‌های آقای نخست‌وزیر را، به باد انتقاد گرفت. قرار دادی را که و ثوق الدوله با انگلستان بسته بود، معامله فروش ایران به انگلستان نامید. شعر و نوشته‌های میرزاده عشقی، عرصه را بر و ثوق الدوله تنگ کرد. خشم آقای نخست‌وزیر برانگیخته شد و دستور داد شاعر را دستگیر کنند و به زندانش بیندازند. اما وقتی در ایران کودتا و سیدضیاءالدین نخست‌وزیر شد، عشقی هم کم و بیش با او هم‌راه شد. نخست‌وزیر جدید را، تازساز ایران کمین خواند و از او زیاد انتقاد نکرد! دولت سیدضیاءالدین برای عشقی، دولت مستعجل بود. سه ماه بیشتر دوام نیاورد. یکی دو دولت دیگر هم، بعد از او آمدند و با جمهوری خواهی، در رضاخان سردار سپه رسید. با آمدن آن دیکتاتور بالقوه، انتقادهای عشقی از یک سو بیشتر شد و از سوی دیگر تندتر. او مخالف سرخست جمهوری رضاخانی بود و آن را جمهوری قلابی با جمهوری مصنوعی می‌خواند. چند شعره‌ایش، بارها جمهوری را به استهزا گرفت. اگر چه سال‌ها بعد، مورخان به تدریج سخن از این می‌گفتند که او رذن رضاخان بی‌خالت انگلیسی‌ها نبوده است، اما میرزاده عشقی در همان سال‌ها، همه آن جمهوری‌بازی‌ها را استازبوی انگلیسی‌های دانست. روزنامه قرن بیستم، شاید مهم‌ترین محصول عمر عشقی را تاگم ما باشد. به گمانم اگر از شعرهای عشقی برتر نباشد، کمتر هم نیست. همان روزنامه قرن بیستم بود، که دولت را برانگیخت تا او را ترور کند. عشقی روزنامه قرن بیستم را، در همان سال به راه انداخت که کودتاچیان سوم اسفندش، تانک و نفربر به خیابان‌ها کشاندند. سال ۱۲۹۹، چند شماره‌ای که آمد، برای ۱۸ ماه تعطیل شد. دو سال بعد، دوره دوم آن از نو منتشر شد و باز هم برای چند ماهی تعطیل شد. دوره سوم آن ظاهراً ۱۲ تیر ۱۳۰۴، از نو شروع شد و تنها یک شماره هم منتشر شد. عاملان حکومت‌فی‌القرور روزمه را توقیف کردند و به دستور شهربانی نسخه‌های روزنامه را جمع کردند و عدای را اجیر کردند تا میرزاده عشقی را- که تنها ۳۰ سال داشت- از پا آورند. از قول عشقی نقل می‌کنند که روزنامه قرن بیستم در زمان انتشارش، تنها دو مشترک داشته است! آن‌ها شهرت‌ش را بدون شک بیشتر مدیون نام خود عشقی بوده‌است. آن چه باعث شد عشقی را به گلوله ببندند، داستان منظومی بود با نام جمهوری سوار، که کنایه زیاد داشت. عشقی در این داستان منظوم، حکایت زدی را روایت می‌کند با نام یاسی. یاسی در روایتی در متلفه کردستان، در غیاب کدخدا به خانه او می‌رفته و از خمره کدخدا شیره می‌خورده. کدخدا رد پا را می‌گیرد و به خانه یاسی می‌رسد و به او تذکر می‌دهد. روز بعد یاسی برای این که رد پا را گم کند، سوار خری می‌شود و دوباره شیره می‌دزد! کدخدا این بار در اطراف خمره، جای پای خرا می‌بیند و در خمره جای پنجه یاسی را: «دست، دست یاسی و پا، پای خرم‌ن که از این کار سر نارم به در». عشقی در این حکایت تندترین انتقادها را علیه جمهوری قلابی، به صورت شعر نوشت. اما تنها به همین شعر اکتفا نکرد. در همان شماره از روزنامه قرن بیستم، کاریکاتوری از «هظهر جمهوری» منتشر کرد، که مردی مسلح و خشمگین را نشان می‌داد که در دست راست تفنگ داشت و در دست چپ کیسه پول! عشقی روزنامه‌های طرفدار جمهوری را، به شکل حیواناتی مانند موش، سگ، الاغ، گربه، جغد و افعی در اطراف آن مرد مسلح آورده بود...».